

فصلنامه علمی \_ پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)

سال بیست و دوم، دوره جدید، شماره ۱۶، پیاپی ۱۰۵، زمستان ۹۱

## ورود کاسی‌ها به میان‌رودان و پیامدهای آن

شهرام جلیلیان<sup>۱</sup>

امیر علی نیا<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۱/۹/۶

تاریخ تصویب: ۹۲/۱/۲۶

### چکیده

بیشتر پژوهندگان عقیده دارند که کوه‌های زاگرس و منطقه لرستان امروزی، خاستگاه آغازین و زیستگاه مردمانی بوده است که در تاریخ جهان باستان «کاسی یا کشو» خوانده می‌شده‌اند. آن‌ها در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد، بخش‌های زیادی را در منطقه زاگرس میانی به سلطه خود درآوردند، و چندی بعد، نیرومندان از کوه‌های زاگرس به سرزمین میان‌رودان تاختند و فرمانروایی پانصد و هفتاد و شش ساله خود را که طولانی‌ترین دوره فرمانروایی بیگانگان در سرزمین میان‌رودان باستان بود، بنیان نهادند.

مهم‌ترین رخداد تاریخ کاسی‌ها ورود آن‌ها به جلگه میان‌رودان و فرمانروایی دیرپای آن‌ها در این سرزمین است که احتمالاً در نتیجه فشار مهاجرت گروه‌هایی از آریایی‌ها رخ داده بود که در هزاره دوم پیش از میلاد از آسیای مرکزی به جنبش درآمده و به کوه‌های زاگرس رسیده

---

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز. نشانی الکترونیک: jalilianshahram@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان از دانشگاه فردوسی مشهد، مربی دانشگاه کوه‌دشت.

بودند. در حقیقت ورود کاسی‌ها به میان‌رودان، ورود آن‌ها به روشنایی تاریخ شرق نزدیک باستان بود، و پیامدهای چشمگیری در این منطقه به جای گذاشت. در این پژوهش با مطالعه چگونگی ورود کاسی‌ها به میان‌رودان، پیامدهای حضور طولانی آن‌ها در این سرزمین بررسی خواهد شد.

### واژه‌های کلیدی: کاسی‌ها، زاگرس، میان‌رودان، کاردونیاش، بابل.

#### مقدمه

مردمانی که اکدی‌ها آن‌ها را کشو می‌خواندند، احتمالاً از گذشته‌های بسیار دور، از هزاره سوم پیش از میلاد، در منطقه زاگرس میانی و لرستان امروزی می‌زیسته‌اند، و امروزه بیشتر پژوهندگان عقیده دارند که کوه‌های زاگرس خاستگاه آغازین و زیستگاه کاسی‌ها بوده است (نگهبان، ۱۳۷۵: ۲۹۰؛ Kuhrt, 1955: 333; Liverani, 1988: 607; Potts, 2006: 113; Hinz, 1995: 165-174). کاسی‌ها در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد توانستند بخش‌های زیادی را در منطقه زاگرس میانی به سلطه خود در آورند (Goff Meade, 1968: 124-129). همچنین، نشانه‌هایی وجود دارد که پاره‌ای از قبیله‌های کاسی در نیمه اول هزاره اول پیش از میلاد در سرزمینی که امروزه با عنوان سرزمین مادها شناخته می‌شود سکونت داشته‌اند، اگرچه پاره‌ای پژوهندگان عقیده دارند که کاسی‌ها در این هنگام احتمالاً در نزدیکی مرزهای شرقی بابل یا کناره‌های شرقی زاب علیا ساکن بوده‌اند (Zadok, 2002: 24; Levine, 1974: 99-124).

آنچه درباره تاریخ مردمان کاسی اهمیت زیادی دارد، ورود آن‌ها به جلگه میان‌رودان و فرمانروایی پانصد و هفتاد و شش ساله آن‌ها در این سرزمین است. در حقیقت، ورود آن‌ها به روشنایی تاریخ با گشودن بابل و فرمانروایی طولانی آن‌ها در میان‌رودان شناخته می‌شود. گویا ورود کاسی‌ها به سرزمین بابل در نتیجه فشار مهاجرت گروه‌هایی از آریایی‌ها رخ داده بود که در هزاره دوم پیش از میلاد از آسیای مرکزی به جنبش درآمده و به سوی غرب، یعنی جنوب دریای کاسپین، آمده

بودند. می‌دانیم که با ورود و گسترش آریایی‌ها در سرزمین ایران بسیاری از مردمانی که پیش از آن‌ها در ایران می‌زیستند، همچون کاسی‌ها و هوری‌ها، از نواحی غربی و شمال غرب ایران بیرون رانده شده‌اند (Brentjes, 1978: 47-48؛ چایلد، ۱۳۸۶: ۳۴؛ فهیمی، ۱۳۸۱: ۱۸۱). همچنین از دیگر دلایل مؤثر در شکل‌گیری این تحولات افزایش کلی نیروهای تولیدی بوده است که اقتصاد دامداری را به صورت کوچ‌نشینی و نیمه کوچ‌نشینی در بخش‌هایی از ایران به وجود آورد و باعث رشد فزاینده فلزکاری و پرداخت فلزات در میان اقوام دامدار شد. این خود تا اندازه زیادی موجب نیرومندی مردمان جنگجوی کاسی شده بود (علی‌یف، ۱۳۸۸: ۲۴۸).

پاره‌ای از پژوهندگان به دستاویز وجود وابستگی‌های زبانی میان زبان کاسی‌ها و هند و اروپاییان و همانندی نام‌های خدایان مورد ستایش آن‌ها باور دارند که طبقه اشراف کاسی‌ها، از مردمان هند و اروپایی بوده‌اند و کاسی‌ها به فرماندهی این طبقه نیرومند و جنگجو به میان‌رودان یورش برده و بابل را گشوده‌اند (Hrozny, 1947: 129؛ چایلد، ۱۳۸۶: ۳۴). شماری دیگر از پژوهندگان این دیدگاه را نمی‌پذیرند و عقیده دارند که هیچ‌گونه خویشاوندی و همانندی میان زبان کاسی‌ها و دیگر زبان‌های شناخته‌شده هند و اروپایی وجود ندارد (Kuhrt, 1995: 333).

بیشتر پژوهندگان تاریخ شرق باستان گشوده شدن بابل به دست کاسی‌ها را با ظهور و پرورش اسب در میان کاسی‌ها در پیوند دیده‌اند (دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۱۲۱). احتمالاً استفاده از اسب در فعالیت‌های نظامی، و سود جستن از سوارکاران ورزیده و جنگجویان کارآموده عنصر مهمی در پیروزی کاسی‌ها و فرمانروایی طولانی آن‌ها در بابل بوده است. از پایان هزاره دوم تا آغاز هزاره اول پیش از میلاد، منطقه زاگرس میانی یکی از جایگاه‌های پرورش اسب و تجارت آن با ایلام و میان‌رودان بود، و درآمد این تجارت باعث بهبود وضعیت اقتصادی مردم شده بود و فلزکارانی که در این روزگار بیشتر زین‌ابزار می‌ساختند، هنر خود را به اوج شکوفایی رساندند (شیشه‌گر، ۱۳۸۴: ۱۰). از متن‌های آشوری می‌دانیم که غرب فلات ایران در سده نهم پیش از میلاد مرکز عمده پرورش اسب بوده است. متن‌های اداری به دست آمده از کاخ‌های سلطنتی آشوری‌ها در شمال عراق امروزی نیز نشان می‌دهند که این اسب‌ها در سپاه آشور استفاده می‌شده‌اند (طلائی، ۱۳۸۳: ۱۱۱؛ موری، ۱۳۷۹: ۲۰). در نگاره‌های روی دیوار کاخ سارگون پادشاه آشور در دور شروکین یا

خورسباد مردم بسیاری نشان داده شده‌اند که هدایایی برای پادشاه آشور می‌آورند و شماری از آن‌ها، که احتمالاً از کوهستان‌های زاگرس آمده‌اند، اسب‌هایی را با خود آورده‌اند که در سپاه آشور از آن‌ها استفاده می‌شده است (Albenda, 1986: 27-35). پیداست که کاسی‌ها با استفاده از مراتع و چراگاه‌های گسترده زاگرس می‌توانستند گله‌های اسبان نژاده خود را پرورش دهند، چنان‌که کاوش‌های باستان‌شناختی در تپه باباجان (در جنوب دشت دلفان در لرستان) نشان می‌دهند که پرورش اسب در این منطقه دست کم از دوره سوم آهن رواج داشته است (موری، ۱۳۷۹: ۵۷). به باور پاره‌ای از پژوهندگان، اسب به زبان بابلی (Sišu)، به کنعانی و عبری عتیق (Suš)، به آرامی (Sūsyā) و به مصری (ŚŠm) نامیده می‌شده است که همه آن‌ها از کلمه آریایی و هندی کهن آشوش (Ašvosh) گرفته شده‌اند (دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۴۶۹؛ Hrozny, 1940: 133-134؛ Roux, 1964: 204). به این دلایل، این فرضیه که هند و اروپاییان اسب را اهلی کرده و به دیگر مردمان رسانده‌اند، رواج گسترده‌ای یافته است (شهبازی، ۱۳۷۶: ۲۷؛ جعفری، ۱۳۸۲: ۵۴). دیاکونوف به استناد اینکه در متن‌های بابلی از آغاز دوره کاسی‌ها از اسب یاد می‌شود، عقیده دارد که کاسی‌ها اسب را اهلی کرده‌اند (دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۱۲۳). در متن‌های بابلی و حتی در متن مجموعه قوانین حمورابی تا پیش از سلطه کاسی‌ها نامی از اسب دیده نمی‌شود، اما در دوره کاسی‌ها در کتیبه‌ها نام این حیوان دیده می‌شود، و در حقیقت، در سرزمین بابل، از روزگار فرمانروایی کاسی‌ها، یعنی از ۱۷۶۰ پ.م، استفاده از اسب در جنگ‌ها برای جنگاوران و کشیدن ارابه‌های جنگی رواج یافته است (رواسانی، ۱۳۷۰: ۲۰۲؛ چایلد، ۱۳۸۶: ۱۰۶؛ سویشر، ۱۳۸۴: ۱۰۶). استفاده از اسب به جای قاطر یا الاغ برای کشیدن ارابه‌ها باعث انقلابی در شیوه‌های جنگی و همچنین حمل و نقل آسان و سریع شده است. کاسی‌ها که مردمانی جنگجو بودند، با اسبان پرورش‌یافته خود، و با اعتماد به توانایی‌های خویش در استفاده از جنگ‌ابزارهای برتر، سبک‌تر و بسیار سریع‌تر، همانند ارابه‌های جنگی چرخ‌دار که با دو اسب کشیده می‌شده‌اند، توانستند با نیرومندی فراوان سرزمین بابل را به سلطه خود درآورند (Kuhrt, 1995: 334). در این پژوهش با مطالعه چگونگی ورود کاسی‌ها به میان‌رودان و تشکیل پادشاهی کاردونیاش، به پیامدهای دوره فرمانروایی طولانی کاسی‌ها در میان‌رودان پرداخته خواهد شد.

### ورود کاسی‌ها به میان‌رودان

نخستین اشاره تاریخی که از چگونگی ورود کاسی‌ها به میان‌رودان شناخته شده است، به دوره فرمانروایی ریم‌سین، چهاردهمین و آخرین پادشاه سلسله لارسا، بازمی‌گردد. در متن‌های بابلی متعلق به نهمین سال پادشاهی سَمسوایلونا، پادشاه بابل، در یک گزارش جنگی به پیدایی کاسی‌ها در میان‌رودان اشاره و گفته می‌شود که سَمسوایلونا سپاه کاسی‌ها را شکست داده است ( Roux, 1994: 199). با پس راندن یورش‌های کاسی‌ها در روزگار سَمسوایلونا، تا نزدیک به صد و پنجاه سال بعد، در متن‌های میان‌رودانی دیگر هیچ اشاره‌ای به فعالیت‌های جنگی کاسی‌ها و رویارویی با مردمان میان‌رودان دیده نمی‌شود و فقط گزارش‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد چگونه کاسی‌ها در سرزمین بابل زمین‌هایی برای خود خریده‌اند، و یا به دروگری، کارگری، و احتمالاً به تجارت اسب مشغول بوده‌اند (Cameron, Hinz, 1995: 167; Jaritz, 1958: 203-204; 1936: 93). یک قرارداد متعلق به دوره پادشاهی امی‌دیتانا گزارش می‌دهد که مردی کاسی قطعه زمینی را برای فعالیت‌های کشاورزی به مدت دو سال اجاره کرده است (بهزادی، ۱۳۶۹: ۱۳۲۳). در این روزگار، کاسی‌ها احتمالاً در گروه‌های کوچک در بیرون شهرهای میان‌رودان سکونت گزیده، و به‌عنوان جنگاوران مزدور در نیروی نظامی بابلی‌ها، و همچون کارگران کشاورز در بابل فعالیت می‌کرده‌اند، و یا این‌که بیرون از بابل دارای فعالیت‌های سیاسی بوده‌اند (Kuhrt, 1995: 333). کاسی‌ها در دژهای جنگی و سکونتگاه‌های موقت خود استقرار یافته بودند و جنگاوران مزدور آن‌ها، که در بابل نفوذ داشته‌اند، پادگان‌هایی به وجود آورده بودند و به تدریج شهرهای شمالی بابل را به سلطه خود درآوردند (Richardson, 2002: 374). همچنین، داده‌های تاریخی نشان می‌دهند که کاسی‌ها در دوره حمورابی و حتی پیشتر، به شیوه‌ای صلح‌جویانه به سرزمین بابل وارد شده‌اند، چنان‌که در یک مَهر به‌دست‌آمده از دوره سین‌موهالیت، پدر حمورابی، برای نخستین بار نام‌های کاسی دیده می‌شوند (رواسانی، ۱۳۷۰: ۲۰۸).

حمورابی، ششمین پادشاه سلسله اول بابل کهن، پس از سارگون اکدی، بنیان‌گذار پادشاهی اکد، دومین شهریاری بود که توانست میان‌رودان باستان را یکپارچه کند، اما در دوره جانشینان وی حکومت مرکزی دیگر چندان نیرومند نبود. پادشاهان سلسله اول که در نتیجه تجارت بسیار

ثروتمند شده بودند، هدایای نذری فراوانی برای خدایان بابل فراهم می‌کرده‌اند و فعالیت‌های مذهبی در کانون توجه آن‌ها بود (Oppenheim, 1964: 205-206). دستگاه پادشاهی ناتوان و بیمارگونه بابل در این دوره اگرچه از مشکلات زیادی رنج می‌برد، هنوز آن اندازه نیرومند بود که بتواند از موجودیت سیاسی خود دفاع کند. شاید به این دلیل بود که کاسی‌ها به جای استفاده از نیروی جنگی کوشیدند به صورت تدریجی و پایدار وارد بابل شوند. در متن‌های بابلی در هشتمین سال پادشاهی سَمسویلونا، و همچنین در دوره پادشاهی اَبی شوح، به سپاه کاسی‌ها اشاره شده، که این دو رخداد جنگی سال‌ها با همدیگر فاصله زمانی دارند. آمی زادوک برای جلوگیری از یورش کاسی‌ها به بابل با عیلامی‌ها معاهده دفاعی منعقد ساخته بود (زکی‌بیگ، ۱۳۸۱، ج ۱: ۸۵). آمی زادوک همان آمی صدوق (۱۶۴۶-۱۶۲۶ پ.م.)، دهمین پادشاه سلسله اول بابل بود که فرمانروایی وی نزدیک بیست سال پایید. در دوره سَمسویلونا، جانشین امی صدوق، نخستین یورش کاسی‌ها پس رانده شد، اما این یورش کاسی‌ها شورش مردمان زبردست بابلی‌ها را در پی داشت، چنان‌که ریم‌سین خود را پادشاه لارسا خواند و بیست و شش شاهک دیگر از شورش او پیروی کردند. سَمسویلونا آن‌ها را همچون کاسی‌ها در نبرد کیش در ۱۶۵۵ پ.م شکست داد، اما در سرکوبی سومری‌ها ناتوان ماند (هیأت مؤلفان، ۱۳۷۸، ج ۱: ۷۳؛ Frankfort and others, 1940: 140؛ King, 1907: 20). سومری‌ها به فرماندهی ایلوماایلوم توانستند دومین سلسله بابل را در جنوب این سرزمین بنیان گذارند، که در تاریخ جهان باستان به نام سلسله اول سرزمین دریا شناخته شده است. دلیل واقعی ضعف و سقوط سلسله اول بابل نارضایتی‌ها و بحران‌های داخلی بود که در پایان دوره فرمانروایی حمورابی باعث شورش‌های زیادی در نواحی تابعه همچون آشور و سومر شده بود، و در دوره سَمسویلونا، آشور، ماری، کارکمیش، و حتی کرانه‌های باتلاقی رأس خلیج فارس از بابل جدا شدند (توین‌بی، ۱۳۶۲: ۱۰۴). تلاش‌های حمورابی برای تمرکز زندگی سیاسی، اقتصادی و دینی سرزمین پهناور بابل در خود شهر بابل، ممکن بود در درازمدت به سود همه میان‌رودان باشد، اما پیامدهای زود هنگام آن، ویرانی ایالت‌ها و پیدایی نارضایتی‌های فراوان، به‌ویژه در شهرهای سومر بود و حتی در آشور، که هنوز مردم خاطره فعالیت‌های مهم شمسی - عداد را در

ذهن خود زنده نگاه داشته بودند، پس از مرگ حمورابی در ۱۷۵۰ پ.م، شورش‌هایی رخ داد که نتیجه آن‌ها تجزیه حکومت حمورابی بود (Roux, 1964: 198).

مُرده‌ریگ حمورابی پس از پسرش سَمسویلونا چندان دوام نیاورد، هر چند سَمسویلونا توانست در برابر دشمنان خود ایستادگی کند و حتی شورش ریم‌سین، چهاردهمین پادشاه سلسله لارسا را نابود گرداند و دژها و برج و باروهای جنگی برای جلوگیری از تاخت و تازهای دشمنان به وجود آورد (Goetze, 1951: 98-103؛ Gelb, 1957: 266). فرزند و جانشین او، ابی‌شوح، هم در رویارویی با دومین یورش کاسی‌ها کامیاب بود، اما نتوانست از استقرار فرمانده کاسی‌ها به نام کشتی‌لیش اول در شهر هانا در کرانه فرات جلوگیری کند (Nougayrol, Roux, 1964: 200). امی‌دیتانا، پادشاه سلسله اول بابل، که در یک متن بابلی خود را پادشاه سومر و اکد خوانده‌است، توانست با نابود ساختن دژ فرمانروایی سلسله سوم سرزمین دریا به قلمرو آن‌ها یورش آورد (Pritchard, 1950: 270-271). سلسله اول به لبه پرتگاه نابودی رسیده بود و در پایان دوره پادشاهی سَمسویلونا، اگرچه هنوز خود شهر بابل در دست بابلی‌ها بود، استان‌های شمالی و جنوبی سرزمین بابل به چنگ دشمنان افتاده بود و بابل به مرزهای آغازین خود، یعنی مرزهای اکد، کاهش یافته بود.

با مرگ حمورابی (۱۷۹۲-۱۷۵۰ پ.م)، صدای ناقوس مرگ سلسله اول بابل به گوش می‌رسید. جانشینان سَمسویلونا، فرزند حمورابی، هم دیگر نتوانستند از مرزهای شهر بابل فراتر روند، و بیشتر توان خود را برای حضور در آیین‌های مذهبی و پرستشگاه‌های خدایان به کار می‌گرفتند (مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۱۷۵/۱). با رنگ باختن نیروی جنگی بابل در دوره سَمسویلونا، کوتیرنهونته اول، پادشاه سلسله اپارتی ایلام، به بابل یورش آورد و در حافظه میان‌رودانی‌ها چنان تأثیری به‌جای نهاد که نزدیک هزار سال بعد، این کرده کوتیرنهونته در کتیبه‌های کاخ آشوربانیپال آشوری یادآوری شده است (مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۱۶). با وجود این یورش، یک متن متعلق به دوره کوک‌نشور دوم، پادشاه ایلام، نشان می‌دهد که ایلامی‌ها چندی بعد، در دوره امی‌صدوق، پادشاه سلسله اول بابل، فرمانبردار بابلی‌ها شده‌اند.

نزدیک به صد و پنجاه سال پس از مرگ حمورابی، و هم‌زمان با نفوذ تدریجی کاسی‌ها در میان‌رودان، حیّتی‌ها به سرزمین بابل تاختند. مردمان حیّتی که از هزاره سوم پیش از میلاد در شرق آسیای کوچک می‌زیسته‌اند، نام خود را به آن سرزمین داده‌اند و بعدها پادشاه آن‌ها سوپی‌لولیوما توانست پادشاهی حیّتی را تبدیل به نیرومندترین پادشاهی شرق نزدیک گرداند (کاژادان و دیگران، ۱۳۷۹: ۲۹۵/۱). در دوره پادشاهی مورسیلیس اول، پادشاه بزرگ حیّتی‌ها، جنگاوران حیّتی در ۱۹۵۹ پ.م به حلب تاختند و یمخّد پایتخت آن سرزمین را نابود کردند. مورسیلیس با این پیروزی در اندیشه شد که به شهر ثروتمند و کهن‌سال بابل بتازد، اما چون وجود کاسی‌ها در فرات میانی می‌توانست مانع راه آنان شود، با فرماندهان آن‌ها معاهده دوجانبه‌ای منعقد کرد و حیّتی‌ها را از گشودن شهر بابل، اسیران و غنایم جنگی را با خود به هتوساس، پایتخت حیّتی‌ها در آناتولی مرکزی، بردند و در این یورش حیّتی‌ها به سرزمین بابل بود که احتمالاً سمسودیتنا هم گذشته از پادشاهی، زندگی‌اش را از دست داد (Leick, 2003: 42؛ ناردو، ۱۳۸۵: ۴۱).

روابط کاسی‌ها با ناحیه فرات میانی ارتباط آنان را با حیّتی‌ها، که قسمت‌هایی از سوریه شمالی را به سلطه خود درآورده بودند، استحکام می‌بخشیده است. آن‌ها مجسمه‌های مردوک و همسرش الهه صرپانیتوم را که جزو غنایم جنگی بود، به دلایل ناشناخته‌ای در شهر حنّ، یا هانا در حدود هفتاد کیلومتری شهر ماری به جای گذاشته‌اند (مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۱۷۶/۱). کتیبه آگوم دوم، پادشاه کاسی‌ها، که از کتابخانه آشوربانیپال در نینوا به دست آمده است، گزارش می‌دهد که وی پیکره‌های مردوک و صرپانیتوم را از منطقه هانا به بابل بازگردانده است (داندامایف، ۱۳۷۳: ۵۷؛ Balkan, 1954: 156-157). احتمالاً هدف از یورش حیّتی‌ها تاراج و چپاول ثروت بابل و به‌دست آوردن پشتیبانی کاسی‌ها در برابر تهدیدهای هوری‌ها بوده است (کاژادان و دیگران، ۱۳۷۹: ۷۳/۱؛ ناردو، ۱۳۸۵: ۴۱). درباره اینکه پس از سقوط بابل به‌دست حیّتی‌ها در ۱۵۹۵ پ.م چه وقایعی در این شهر رخ داده است، آگاهی چندانی نداریم (Roaf, 1996: 140). حیّتی‌ها با گشودن بابل و در نتیجه مبارزه قدرت در داخل سرزمین خود به تدریج ناتوان شدند و سرزمین‌های مفتوح خود را از دست دادند. مورسیلیس هم به‌علت توطئه‌های درباری ناگزیر شد به هتوشش بازگردد و دیگر هیچ‌گاه از آن شهر بیرون نیامد (Roux, 1964: 202). احتمالاً با توجه به توافق



حیّتی‌ها با فرماندهان کاسی‌ها در ناحیه فرات میانی، خود کاسی‌ها هم در پیروزی کوتاه‌مدت حیّتی‌ها بر بابل نقش مهمی بازی کرده‌اند. با حمله حیّتی‌ها به بابل و عقب‌نشینی آن‌ها، سرزمین بابل به بخش‌های کوچکی تقسیم شده بود و برای نزدیک به دو سده بدون قدرت چندانی به زندگی خود ادامه داد (دولاندلن، ۱۳۸۲، ۳۲/۱).

به عقیده ژرژ رو، با عقب‌نشینی حیّتی‌ها از بابل آگوم دوم با نام آگوم کاکریمه با سلطه بر شمال بابل به تخت شهریار بابل، که با مرگ سَمسودیتانا خالی مانده بود، تکیه زد (Roux, 1964: 202؛ Podany, 2002: 59-60). کاسی‌ها احتمالاً در روزگار سَمسودیتانا، آخرین فرمانروای سلسله اول بابل کهن، به تدریج شهرهای شمالی بابل را زیر سلطه خود آوردند. آن‌ها از سوی شرق وارد میان‌رودان شدند و در شرق دجله سکونت یافتند، تا اینکه از آنجا به سوی غرب گسترش یافتند و با گرفتن پادشاهی هانا در منطقه فرات میانی، توانستند یک پادشاهی تازه را بنیان گذارند (Leick, 2003: 43). کاسی‌ها یکبار موفق به گشودن بابل نشدند، بلکه دوره زمانی ورود آنان نزدیک به صد و پنجاه سال به‌درازا کشید. سرانجام پس از آنکه حیّتی‌ها شهر را تاراج و نابود کردند و به سرزمین خود بازگشتند، کاسی‌ها در سال ۱۵۹۵ پ.م آن را به سلطه خود درآوردند (Smith, 1940: 26). این‌گونه بود که سلسله اول بابل کهن، که در حدود ۱۸۹۴ پ.م به دست سوموایلوم بنیان نهاده شده بود، پس از دویست و هفتاد سال در دوره پادشاهی سَمسودیتانا به دست کاسی‌های زاگرس نابود شد.

### پادشاهی کاردونیش در میان‌رودان

کاسی‌های پرورش‌دهنده اسب که در شمال و بخش‌های میانی سرزمین بابل فرود آمده بودند، توانستند بابل را به سلطه خود درآوردند (کارآدان و دیگران، ۱۳۷۹: ۲۰۹/۱؛ Pentka, 1998: 257). ما نمی‌دانیم که آن‌ها دقیقاً در چه زمانی به این پیروزی چشمگیر دست یافته‌اند. احتمالاً فهرست طولانی نام‌های سلطنتی در فهرست پادشاهان بابلی دربرگیرنده نام پادشاهان کاسی دیگری هم باشد که بیرون از سرزمین بابل فرمانروایی می‌کرده‌اند (Calmeyer, 1995: 33؛ Van De Mieroop, 2003: 163-169). به گزارش فهرست پادشاهان بابلی، بنیان‌گذار سومین

سلسله بابل مردی به نام گانداس بوده است، البته این گزارش به وسیله لوحه‌ای که خود نشان‌دهنده وجود نسخه‌ای از یک سنگ‌نوشته است تأیید می‌شود (Jaritz, 1958: 191-198؛ رواسانی، ۱۳۷۰: ۲۰۸). گانداس حتی در کتیبه‌ای خود را پادشاه بخش‌های چهارگانه جهان خوانده است (Jaritz, 1958: 225-226). دوره گانداس را باید آغاز تاریخ سلسله کاسی‌ها دانست و احتمالاً آن‌ها در این روزگار درّه دیاله و بخش سفلی آن را در سلطه خود داشته‌اند (دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۱۲۳). درّه دیاله برای کاسی‌ها منطقه‌ای مهم بود؛ چه، گذشته از اهمیت استراتژیک آن، کاسی‌ها به واسطه این منطقه همواره با خاستگاه و زادبوم کوهستانی خود در ارتباط بوده‌اند. پس از گانداس، آگوم اول تاج و تخت پادشاهی کاسی‌ها را به دست آورد. جانشینان ایلوماایلوم سومری، پادشاه سلسله اول سرزمین دریا، نتوانستند از ورود آگوم اول به دشت‌های سرزمین بابل جلوگیری کنند (هیأت مؤلفان، ۱۳۷۸: ۷۳/۱)، تا اینکه در دوره پادشاهی آگوم دوم، با عقب‌نشینی حیثی‌ها، بابل به سلطه کاسی‌ها درآمد. در حقیقت، آگوم دوم بنیان‌گذار واقعی سلسله تازه کاسی‌ها بود که در کتیبه‌ای خود را خلف نورانی خداوند شوکامونا، پادشاه کاسی‌ها، آگدی‌ها، بابلی‌ها، پادان، المان (حلوان) و کوتی‌ها خوانده است (Goff Meade, 1968: 130؛ نگهبان، ۱۳۷۵: ۲۵۹).

«سرزمین دریا» اصطلاحی بود که از هزاره اول پیش از میلاد برای منتهی‌الیه جنوب سرزمین عراق امروزی، منطقه‌ای در اطراف خلیج فارس، استفاده می‌شد (Kuhrt, 1995: 380). در سده شانزدهم پیش از میلاد، پادشاهی بابل به دو بخش تقسیم شده بود؛ کاسی‌ها در شمال و سرزمین دریا در جنوب، که شامل اوروک، اور و لارسا می‌شد (Edens, 1994: 209-210). با توجه به نام‌های متأخر پادشاهی سرزمین دریا، می‌دانیم که عناصری از سومری‌ها در میان آن‌ها وجود داشته است (Oppenheim, 1964: 163-170). سلسله سرزمین دریا چنان نیرومند شده بود که پادشاهان سلسله اول بابل یورش‌های جنگی زیاد، اما بی‌نتیجه‌ای به سرزمین آن‌ها انجام دادند. با قدرت گرفتن کاسی‌ها در بابل، آن‌ها متوجه سرزمین دریا هم شدند که در دوره سلسله اول بابل کهن دولت نیرومندی در جنوب سرزمین بابل به وجود آورده بودند. کاسی‌ها به فرماندهی اولام‌بوریاش سرزمین دریا را در حدود ۱۴۷۵ پ.م شکست دادند و گولکیشار، پادشاه سرزمین دریا، به سوی جنوب گریخت (Leick, 2003: 43). اولام‌بوریاش، پادشاه کاسی، توانست پس از

سال ۱۵۰۰ پ.م، اناگمیل، پادشاه سرزمین دریا را شکست دهد و با این پیروزی همه سرزمین سومر را به گستره بابل ضمیمه کند (Roux, 1964: 203; Brinkman, 1970/71: 274). در دوره آگوم سوم، برادرزاده اولام بوریاش، آخرین دژ جنگی مردم سرزمین دریا به دست کاسی‌ها گشوده شد و با تصرف تمام گستره سرزمین دریا کاسی‌ها به سرزمین سومر و اگد نام کاردونیاش دادند. به عقیده دیاکونوف، کاردونیاش به معنای کوچ‌نشین یا گله‌خدايي بود که زمین می‌دهد (دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۴۷۰). از این زمان پادشاهان کاسی خود را پادشاهان سرزمین کاردونیاش می‌نامیدند و دیگر حکومت‌های شرق نزدیک باستان هم آن‌ها را به همین نام می‌خوانده‌اند (Delmonte and Tischler, 1978: 185; Nashaf, 1982: 150; علی‌یف، ۱۳۸۸: ۲۷۸).

به دلیل ماهیت منابع متعلق به دوره کاسی‌ها، نمی‌توان گستره جغرافیایی فرمانروایی آن‌ها را به دقت تعیین کرد، اما می‌دانیم که کاسی‌ها منطقه ماهیدشت را در سلطه خود داشته‌اند و به همین دلیل وجود سفال‌هایی از کاسی‌ها در ماهیدشت و شمال لرستان تعجب‌آور نیست. همچنین نمری و بیت‌همبان دو منطقه جغرافیایی در درون مرزهای قلمرو کاسی‌ها بوده است (Reade, 1978: 137). در حقیقت، بیت‌همبان یکی از اجتماع‌های بزرگ و تأثیرگذار کاسی‌ها بود که در بیشتر کودورها به آن اشاره شده است (Delitzsch, 1884: 12-124). بیت‌همبان ناحیه‌ای در جنوب پارسوا و جنوب شرق نامار در منطقه کرمانشاه بوده است (علی‌یف، ۱۳۸۸: ۶۸۹). کوه‌نشینان لرستان در درازای پانزده دهه، یعنی تا دوره جنگ‌های کاسی‌ها با آخرین پادشاه بابل، سرزمین‌های تحت سلطه خود را به‌طور چشمگیری گسترش داده بودند. احتمالاً می‌توان گفت که گذشته از بابل، سرزمین‌های گسترده‌ای از مرز ایلام تا نواحی آذربایجان جنوبی در سیطره کاسی‌ها بوده است (همان: ۲۴۹).

گستره آگاهی‌های ما از دوره فرمانروایی کاسی‌ها در میان‌رودان چندان زیاد نیست. اگرچه پادشاهان کاسی از سال - نام‌ها استفاده می‌کرده‌اند و این خود گواه تاریخی ارزشمندی است، این پادشاهان تا حد زیادی ناشناخته‌اند. در این دوره، چندین پادشاه کاسی نام‌های همانندی دارند، به گونه‌ای که گاه وجود نام‌های همانند در میان پادشاهان دشواری‌های زیادی به وجود می‌آورد. همچنین، گزارش رخداد‌های دوره پادشاهان کاسی، به‌ویژه در آغاز سده دوم فرمانروایی آن‌ها در

میان‌رودان چندان روشن نیست (Kuhrt, 1995: 335). در حقیقت، بخش زیادی از آگاهی‌های ما برگرفته از متن‌هایی است که با پادشاهی کاسی‌ها در بابل بیگانه‌اند، همانند نامه‌نگاری‌های العمارنه یا یک رخدانامه که کاتبی آشوری در سدهٔ هفتم پیش از میلاد نوشته است (Roux, 203: 1964). کاسی‌ها سازمان قبیله‌ای داشتند و هم‌وَدان این قبیله‌ها، که متشکل از خانواده‌ها بودند، گه‌گاه نام‌های نیاکان خود را به کار می‌بردند و همهٔ آن‌ها با همدیگر پیوند خونی داشتند و بزرگ هر خانواده رهبری آن‌ها را به عهده داشت. کاسی‌ها کاملاً در جامعهٔ بابل حل نشده‌اند و هنوز از شکل روابط میان این خانه‌ها و خاندان‌های فرمانروای کاسی چیز زیادی نمی‌دانیم (Roaf, 141: 1996). پادشاهان کاسی در این دوره به ترویج آیین مذهبی خدایان بزرگ میان‌رودان پرداخته‌اند و با بازسازی مکان‌های مقدس سرزمین بابل برای خدایان میان‌رودانی هدایای نذری پیشکش کرده‌اند (Leick, 2003: 44). آن‌ها برای الهه اینین پرستشگاهی با ویژگی معماری کاسی‌ها ساخته‌اند که ظرافت هنری استفاده‌شده در آن به هنر کاسی‌ها جایگاه ویژه‌ای بخشیده است (Moortgat, 1985: 219-220). باید اشاره شود که با ورود کاسی‌ها به بابل، سنت‌های سلسلهٔ اول بابل کهن همچنان ادامه پیدا کرد و تغییر چندانی در آن رخ نداد. مهم‌ترین خدای پرستشگاه‌های میان‌رودان، مردوک، خدای خدایان بود که احتمالاً پرستشگاه او به دست پادشاهان اولیهٔ کاسی، همانند آگوم دوم، بازسازی شده بود (Kuhrt, 1995: 338). سنت‌های خود کاسی‌ها نیز در محیط خویشاوندی و ویژهٔ خودشان ادامه یافت (Hinz, 1995: 165-174)، زیرا آن‌ها با گشودن بابل هرگز میهن خود را برای همیشه ترک نکردند و گروه‌هایی از کاسی‌ها در زاگرس، در همسایگی لولوبی‌ها و کوتی‌ها، به‌جای ماندند که تا هزارهٔ دوم پیش از میلاد، همچنان یکی از گروه‌های نژادی بزرگ و مهم کوه‌های زاگرس بوده‌اند. همین گروه از کاسی‌ها بودند که نبوکدنزار اول، و آشور رشیسی با آن‌ها جنگیده‌اند (نگهبان، ۱۳۷۵: ۳۳۰).

پادشاهان کاسی در دورهٔ فرمانروایی طولانی خود در بابل همیشه از نام‌های کاسی استفاده می‌کرده‌اند، اما هرگز سنت‌های بیگانهٔ خود را به مردمان تابعهٔ خویش تحمیل نکرده‌اند (Leick, 2003: 46). نام‌های کاسی با نام‌های بابلی کاملاً تفاوت داشت، به‌گونه‌ای که کاسی‌ها، دست‌کم در آغاز دورهٔ فرمانروایی خود در میان‌رودان، به یک زبان جداگانه و متفاوت با زبان بابلی

گفت و گو می کردند و حتی در متن های حقوقی آن ها گاه کاسی ها متمایز از بابلی ها معرفی شده بودند (Kuhrt, 1995: 338). کاسی ها در نوشتن متن ها به زبان بابلی، فقط پاره ای از اصطلاحات را از زبان خود استفاده کرده اند. احتمال داده می شود که آن ها داستان ها و فعالیت های مذهبی خود را فقط به گونه شفاهی بیان می کرده و آن ها را به نگارش در نمی آورده اند (Kuhrt, 1995: 339). باید اشاره شود که کاوش های باستان شناختی در دشت کوه دشت، در استان لرستان، و پیدا شدن شماری از مهر های استوانه ای متعلق به دوره کاسی ها، که محتوای مذهبی دارند، نشان می دهند که کاسی ها نیز همانند تمدن حسنلو، از الواح گلی برای نوشتن استفاده نمی کرده اند (Calmeyer, 1995: 37). چون فرمانروایان کاسی از زبان های بابلی و سومری برای نوشتن متن ها استفاده می کرده اند، کتیبه ای از زبان خود کاسی ها شناخته نشده است. آن ها به گسترش دانش و سنت نوشتاری معمول به زبان بابلی پرداختند و چنان شد که در دوره کاسی ها، بابلی زبان سیاسی رایج در همه شرق نزدیک شد (Leick, 2003: 46). در این دوره، حتی فرعون های مصر در نامه نگاری های خود با پادشاهان کاردونیاش و آشور از خط و زبان بابلی استفاده کرده اند. در تل العمارنه سه متن ادبی پیدا شده است که گمان می رود در مصر و به دست یک کاتب بابلی نوشته شده اند، یا شاید دربار مصر آن ها را از بابلی ها گرفته تا صاحب منصبان مصری، که نامه نگاری های فرمانروایان مصر را به عهده داشته اند، بتوانند زبان بابلی را فراگیرند. متن های تل العمارنه و دیگر متن های رونوشت مدرسه ای بابلی ها، که از شرق و آناتولی به دست آمده اند، نشانه های روشن گسترش زبان، متن ها و فرهنگ بابلی در دوره کاسی هاست (Lambert, 1965: 288-301). در دوره فرمانروایی کاردونیاش تلاش های زیادی برای نگهداری و پاسداشت میراث فرهنگی بابل، که یادگاری از دوره های شکوهمند پیشین بود، انجام شد. متن های علمی در زمینه پزشکی و نجوم، که در دوره های ایسین لارسا و بابلی کهن جمع آوری شده بودند، نسخه برداری و در مجموعه هایی گردآوری شدند. همچنین کتاب های لغت و فهرست علایم میخی تدوین شد و اسطوره ها و افسانه های مردمان روزگاران گذشته به دست نسل های زیادی از کاتبان پرستشگاه ها تألیف، جمع آوری و به زبان بابلی نوشته شدند (Roux, 1964: 206؛ مجیدزاده، ۱۳۷۶: ۱/۱۸۰). کاسی ها با استفاده از زبان بابلی، ترجمه و جمع آوری متن های کهن، نگهداری و پاسداشت

سنت‌های میان‌رودان و میراث فرهنگی خود، فرهنگ میان‌رودانی را از فراموشی رها نماند. در این دوره، زبان سومری به زبانی فنی تبدیل شده بود که بیشتر برای موضوع‌های محرمانه و نوشتن پاره‌ای متن‌های مذهبی از آن استفاده می‌شد (Leick, 2003: 49).

تمدن کهن بابل در این دوره با وجود تفاوت‌هایی با روزگاران پیش به زندگی خود ادامه می‌داد، و کاسی‌ها در بابل حتی در ترکیب نژادی و قومی آن جا تغییری به وجود نیاورده‌اند (Roaf, 1996: 140). طبقه بزرگان و نخبگان جامعه بابل، فقط از خود مردمان کاسی نژاد ساخته نشده بود، و دیگر افراد می‌توانستند به رده‌های بالای جامعه راه یابند (Leick, 2003: 46). احترام کاسی‌ها به قانون و روش‌های قانون‌گذاری باعث شد که این شیوه دست کم در درون قلمرو حیاتی‌ها نیز اجرا شود، چنان‌که بخش پایانی یک نامه جالب توجه، که به شکایت پادشاه بابل از باتی‌شینی، فرمانروای آموری، مربوط است این نکته را روشن می‌کند (King, 1969: 237). شماری از نامه‌ها و الواح کاسی در موضوع خرید و فروش و فعالیت‌های حقوقی در کاوش‌های باستان‌شناختی شهر دورکوری گلزو به دست آمده است (Lutz, 1919: 8-17؛ Baqir, 1946: 72-73). اشاره‌هایی در متن‌های آگوم و پاره‌ای از متن‌های حماسی متعلق به دوره کوری گلزو دوم و آددشوم‌اوصور، پادشاهان کاسی، نشان می‌دهند که فرمانروایان کاسی عموماً در مقام پادشاهان واقعی و مشروع بابل پذیرفته شده بودند (Grayson, 1975: 339؛ Herreo and Glassner, 1990: 5-45).

کاسی‌ها سنت‌ها و آیین‌های میان‌رودانی را مانند اینکه یک پادشاه خوب باید چگونه باشد، پذیرفتند و در مجموع در مقام پادشاهان شایسته میان‌رودان به چشم آمده‌اند، به گونه‌ای که ثبات و درازای فرمانروایی آن‌ها خود گویای مقبول بودن فرمانروایی کاسی‌ها نزد مردم بوده است (Snell, 1997: 67). کاسی‌ها در واقع با نگاهداشت سنت‌های میان‌رودانی همانند پادشاهان خوب و دلسوز این سرزمین رفتار می‌کرده‌اند (Roux, 1964: 203). آن‌ها در درازای بیش از پنج سده فرمانروایی خود در سرزمین بابل، که در نتیجه جنگ و خون‌ریزی نابود شده بود، آرامش، صلح، نظم و یکپارچگی را به این سرزمین هدیه دادند (Leick, 2003: 44؛ Oats, 1979: 86-91). دوره فرمانروایی کاسی‌ها در بابل، در تاریخ میان‌رودان باستان، دوره بابل میانه خوانده می‌شود و احتمالاً باید آن را دوره‌ای سازنده در تاریخ میان‌رودان نامید. به گزارش فهرست

پادشاهان بابلی سی و شش پادشاه کاسی پانصد و هفتاد و شش سال و نه ماه در بابل فرمانروایی کرده‌اند (Roaf, 1996: 140).

فرمانروایی دیرپای کاسی‌ها در بابل به سه دوره تقسیم می‌شود؛ در دوره اول، که تقریباً از آغاز سلطه آنها تا پایان سده پانزده پیش از میلاد طول کشید، سرزمین بابل به تدریج ویرانی‌های جنگ‌ها و ورشکستگی‌های اقتصادی خود را بازسازی کرد. در این روزگار بود که فعالیت‌های عمرانی گسترده‌ای همچون بازسازی شبکه آبیاری و ساختمان سدها و ایجاد مخازن جدید آب انجام شد. فعالیت‌های ساختمانی زیربنایی همچون ساخت و بازسازی شبکه‌های آبیاری، جاده‌ها، دیوارهای شهر، و برج و باروها در این دوره رواج داشت، که البته این خدمات فقط در شهرهای بزرگ و برای ساختمان‌های مهم آنها انجام می‌شد (Leick, 2003: 48).

پُرشورترین سازنده بابلی، کوری گلزو دوم (۱۳۳۲-۱۳۰۸ پ.م.)، نه تنها شهر مقدس اور را که در دوره سَمسویلونا نابود شده بود بازسازی کرد، که شهر تازه و مهمی بنیان نهاد که ویرانه‌های آن در کاوش‌های عرقوف شناسایی شده است (Gadd, 1972: 191-195). البته پادشاهان سلسله سوم اور نیز پیش از این دژهایی در آنجا ساخته بودند که به دست ایبی سین (۲۰۲۸-۲۰۰۴ پ.م.)، پادشاه بابل در پایان سده نوزدهم پیش از میلاد، بازسازی شده‌اند (Leick, 2003: 44). با وجود این، پاره‌ای از پژوهشگران عقیده دارند که احتمالاً دور کوری گلزو، در دوره کوری گلزو اول (پیش از ۱۳۵۷ پ.م.) پادشاه کاسی ساخته شده است (مجیدزاده، ۱۳۸۰: ۳/۱۳۵؛ Calmeyer, 1995: 26؛ Brinkman, 1970/71: 276؛ SassmannShausen, 2004: 62). این شهر زیبا در نود کیلومتری شمال بابل، با طراحی ماریچ بنا شده بود که یکی از ویژگی‌های شناخته شده معماری کاسی‌هاست. احتمالاً کاسی‌ها برای جلوگیری از دست یافتن همسایگان متجاوز آشوری و ایلامی به راه دیاله، که اهمیت استراتژیک زیادی داشت، شهر تازه دور کوری گلزو را ساخته‌اند (Kuhrt, 1995: 341).

دوره دوم تقریباً از سده چهاردهم آغاز شد و تا پایان سده سیزدهم پیش از میلاد ادامه داشت. کاسی‌ها در این دوره به توسعه و گسترش سرزمین بابل، برقراری نظم و امنیت، بخش‌بندی کشور به چند ایالت، و شکوفایی اقتصادی بابل از طریق تجارت با قدرت‌های شرق نزدیک، به ویژه

سرزمین ثروتمند فرعون‌های مصر پرداختند. در این دوره اقتصاد بابل شکوفا شد و بازرگانی منظمی با مصر و دیگر سرزمین‌ها برقرار شد و این خود پادشاهان کاسی را وامی‌داشت که برای بهبود جاده‌های کاروان‌رو کوشش کنند (کازادان و دیگران، ۱۳۷۹: ۲۱۰/۱). ثبات سیاسی و برتری اقتصادی کاسی‌ها دست کم در سده‌های چهاردهم و سیزدهم پیش از میلاد کاملاً مورد توجه کاتبان بوده است (Leick, 2003: 49). کاسی‌ها از راه دره دیاله به ننگهانی از جاده‌های ارتباطی بابل می‌پرداختند و از همین راه‌های ارتباطی بود که سنگ لاجورد استخراج شده از بدخشان، در شمال شرقی افغانستان، به بابل می‌رسید (Kuhrt, 1995: 34). دره دیاله همواره راه اصلی ارتباط بابل با سرزمین‌های دوردست و بخش‌های درونی ایران با سرزمین‌های شرقی آن بود، که خود این شاهراه باستانی از دروازه ماد یا گردنه پاتاق امروزی می‌گذشت و به سوی شهر هگمتانه باستانی ادامه می‌یافت (دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۸۷). بابل در این دوره یک سرزمین ثروتمند بود و این خود نه به واسطه جایگاه محوری این سرزمین در طول مسیرهای تجارتنی - که از درون سرزمین بابل از شمال، جنوب، شرق و غرب می‌گذشت - بلکه در نتیجه تجارت فعالانه کاسی‌ها با سرزمین مصریان بود که برای بابلی‌ها سود فراوانی به وجود می‌آورد (نک. Leick, 2003: 48). سنگ لاجورد خالص به دلیل ارزش فراوان یکی از هدایایی بود که پادشاهان کاسی گه‌گاه به شکل توده‌های بزرگ به مصر می‌فرستادند (Kuhrt, 1995: 341). پادشاهی کاسی بیشتر سنگ‌های نیمه‌گران‌بها را تأمین می‌کرد و طمع زیادی به لاجورد شرق ایران داشت. گذشته از این، در همین دوره کاسی‌ها، اسب، منسوجات، کالاهای ارزشمند، جواهرآلات و دیگر کالاهای تجملی را نیز صادر می‌کرده‌اند (Leick, 2003: 36). سنگ نیمه‌قیمتی لاجورد از نواحی بدخشان در شمال افغانستان، معادن شرق ماد و احتمالاً در هزاره سوم پیش از میلاد از منطقه شهداد کرمان به دست می‌آمد و تجارت آن از بدخشان افغانستان تا میان‌رودان شمالی و جنوبی از راه جاده خراسان بزرگ انجام می‌شد (کرافورد، ۱۳۷۸: ۱۹۳؛ Herrman, Hakemi, 1997: 656). در متن‌های میان‌رودانی نیز از ناحیه ملوخوا، سرزمینی مهم در تولید لاجورد، سخن به میان آمده است (Potts, 1994: 210). پاره‌ای از متن‌های نیپور و داده‌های باستان‌شناختی به دست آمده از بابل نشان می‌دهند که کرانه جنوبی خلیج فارس، همچون بحرین، درون مرزهای



پادشاهی کاسی‌ها جای گرفته بود (Kuhrt, 1995: 340). در سده چهاردهم پیش از میلاد، کاسی‌ها همه گستره بابل، شامل دیاله و دیلمون یا بحرین امروزی در خلیج فارس را به سلطه خود در آورده بودند که به دست یک فرمانروای کاسی اداره می‌شد. داده‌های باستان‌شناختی و اشاره‌های تاریخی، ثروت و برتری بابل را در سده چهاردهم پیش از میلاد آشکار می‌کنند، چنان‌که در کاوش‌های سال ۱۹۶۰م مکان‌های تجارتي پیشرفته و دژهای نظامی کاسی‌ها در منطقه بحرین پیدا شده است (Kuhrt, 1995: 340). پیدا شدن الواح متعلق به دو سال نخست پادشاهی مردوک‌آپل آیدین اول در شهر دورکوری گلزو بیانگر روابط تجاری بابل با همسایگان شرقی، همچون سوباری‌ها و ایلامی‌ها، و نیز همسایگان غربی بابل است (El-Baiqir, 1946: 89-90). کاوش‌های شمال بابل در منطقه نوزی نیز نشانه‌هایی از نوآوری و تجارت کاسی‌ها را آشکار می‌کند (سویشر، ۱۳۸۴: ۱۰۶).

دوره سوم فرمانروایی کاسی‌ها در میان‌رودان باستان، که باید آن را دوره انحطاط و سقوط آن‌ها خواند، احتمالاً از نیمه دوم سده دوازدهم پیش از میلاد آغاز شده است. در این دوره، فرمانروایی کاسی‌ها بیشتر در جنگ و ستیزه‌گری با آشوری‌ها و ایلامی‌ها گذشت، تا اینکه آشور همه توان و نیروی جنگی کاسی‌ها را تحلیل برد و ایلامی‌ها پادشاهی آن‌ها را نابود کردند.

### نتیجه‌گیری

مردمانی که زادبوم آن‌ها از هزاره سوم پیش از میلاد کوه‌های زاگرس و منطقه لرستان امروزی بود و در تاریخ جهان باستان کاسی / کاشو خوانده شده‌اند، از مهم‌ترین گروه‌های نژادی تأثیرگذار در تحولات تاریخی، سیاسی، فرهنگی و تمدنی شرق نزدیک باستان بوده‌اند. کاسی‌ها با سود جستن از آشفتگی‌ها و ضعف‌های درونی پادشاهی سلسله اول بابل در دوره جانشینان حمورابی، نیرومندانانه از کوه‌های زاگرس به سرزمین میان‌رودان تاختند و فرمانروایی پانصد و هفتاد و شش ساله خود را بنیان نهادند که طولانی‌ترین دوره فرمانروایی بیگانگان در سرزمین میان‌رودان باستان بود. ورود آن‌ها به جلگه میان‌رودان و فرمانروایی دیرپای آن‌ها در این سرزمین احتمالاً در نتیجه فشار مهاجرت گروه‌هایی از آریایی‌ها رخ داده بود که در هزاره دوم پیش از میلاد از آسیای مرکزی به

جنبش درآمده و به کوه‌های زاگرس رسیده بودند. کاسی‌ها در دوره فرمانروایی خود در میان‌رودان همراه با نگاهداشت سنت‌های ملی خود، در نگهداری و پاسداشت سنت‌های میان‌رودانی کوشیدند و با احترام به آیین‌های مذهبی خدایان بزرگ میان‌رودان و بازسازی پرستشگاه‌ها و مکان‌های مقدس سرزمین بابل، خدایان میان‌رودانی را خشنود گرداندند. متن‌های میان‌رودانی نشان می‌دهند که تمدن کهن بابل در این دوره، با وجود تفاوت‌هایی با روزگاران پیش، به زندگی خود ادامه داده و بابلی‌ها همچون پادشاهان واقعی و مشروع بابل فرمانروایان کاسی‌ها را پذیرفته بودند. کاسی‌ها در طول پنج سده فرمانروایی خود در سرزمین بابل، که پیش‌تر در نتیجه جنگ‌ها و ستیزه‌گری‌ها نابود شده بود، آرامش، صلح، نظم و یکپارچگی را برای بابلی‌ها به ارمغان آوردند و با پذیرفتن سنت‌ها و آیین‌های میان‌رودانی، در مجموع همچون پادشاهان شایسته خود میان‌رودان دیده می‌شده‌اند.

### فهرست منابع و مآخذ

- بهزادی، رقیه (۱۳۶۹). «کاسی‌ها». *مجله چیستا*. سال هفتم. ش ۱۰. ص ۱۳۲۰-۱۳۲۷.
- توین‌بی، آرنولد جوزف (۱۳۶۲). *تاریخ تمدن*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: انتشارات مولی.
- جعفری، محمود (۱۳۸۲). «اسب و باران‌سازی در اساطیر ایران باستان». *مجله مطالعات ایرانی*. سال دوم. ش ۴. ص ۵۲-۵۸.
- چایلد، گوردن (۱۳۸۶). *آریایی‌ها*. ترجمه محمدتقی فرامرزی. تهران: انتشارات نگاه.
- داندامایف، م. آ (۱۳۷۳). *ایران در دوران نخستین پادشاهی هخامنشی*. ترجمه روحی ارباب. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- دولاندلن، شارل (۱۳۸۲). *تاریخ جهانی*. ترجمه احمد بهمنش. ج ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ (۱۳۸۳). *تاریخ ماد*. ترجمه کریم کشاورز. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- رواسانی، شاپور (۱۳۷۰). *جامعه بزرگ شرق*. تهران: انتشارات شمع.

- زکی بیگ، محمد امین (۱۳۸۱). **زبده تاریخ کرد و کردستان**. ترجمه یدالله روشن اردلان. ج ۱. تهران: انتشارات توس.
- سویشر، کلاریس (۱۳۸۴). **خاور نزدیک باستان**. ترجمه عسکر بهرامی. تهران: ققنوس.
- شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۷۶). «اسب و اسب سواری در ایران باستان». **مجله باستان شناسی و تاریخ**. سال یازدهم. ش اول و دوم. ص ۲۷-۳۵.
- شیشه گر، آرمان (۱۳۸۴). **گزارش کاوش منطقه سرخ دم لکی (کوهدهشت - لرستان)**. تهران: انتشارات پژوهشکده باستان شناسی.
- طلائی، حسن (۱۳۸۳). **باستان شناسی و هنر ایران در هزاره اول قبل از میلاد**. تهران: سازمان انتشارات سمت.
- علی یف، اقرار (۱۳۸۸). **پادشاهی ماد**. ترجمه کامبیز میربهاء. تهران: ققنوس.
- فهیمی، سید حمید (۱۳۸۱). **فرهنگ عصر آهن در کرانه های جنوب غربی دریای خزر از دیدگاه باستان شناسی**. تهران: انتشارات سمیرا.
- کاژدان و دیگران (۱۳۷۹). **تاریخ جهان باستان**. ترجمه صادق انصاری و دیگران. ج ۱. تهران: انتشارات فردوس.
- کرافورد، هریت (۱۳۸۷). **سومر و سومریان**. ترجمه زهرا باستی. تهران: سازمان انتشارات سمت.
- مجیدزاده، یوسف (۱۳۷۰). **تاریخ و تمدن ایلام**. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶). **تاریخ و تمدن بین النهرین**. ج ۱. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۰). **تاریخ و تمدن بین النهرین (هنر و معماری)**. ج ۳. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- موری، پی. آر. آس (۱۳۷۹). **زیرخاکی های مفرغی قدیم ایران**. ترجمه و تنظیم علی دارابیگی. کرمانشاه: انتشارات کرمانشاه.
- ناردو، دان (۱۳۸۵). **بین النهرین باستان**. ترجمه سهیل سمی. تهران: ققنوس.
- نگهبان، عزت الله (۱۳۷۵). **شوش کهن ترین مرکز شهرنشینی جهان**. تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور.

- هیأت مؤلفان (۱۳۷۸). **تاریخ جهان لاروس، روزگار باستان و قرون وسطی**. ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم. ج ۱. تهران: انتشارات سروش.

- Albenda, P. (1986). **The Palace of Sargon King of Assyria**. Paris: Editions Sur Les Recherche Civilisations.
- Andrae, W. (1909). **Der Anu-Add-Tempel in Assur**. Vol. 10. Leipzig: Wissenschaftliche Veröffentlichungen der Deutschen Orient Gesellschaft.
- Balkan, K. (1954). **Kassitenstudien:1. Die Sprache Der Kassiten**. New Haven: Amrican Oriental Society 37.
- Baqir, T. (1946). **“Iraq Government Excavations at Aqar-quf Third Interim Report, 1944-1945”**. Iraq. Vol. 8. pp. 73-93.
- Brentjes, B. (1978), **Das alte Persien-Die iranische Welt vor Mohamed**, Wien und Munchen: Buchclub Ex-Libris.
- Brinkman, J. A. (1970/71). “Foreign Relations of Babylonia from 1600 to 625 B.C: The Documentary Evidence”, **Chronologies in Old World Archaeology**. in Archaeological Seminar at Columbia University. pp. 271-281.
- Brundage, Burr. C. (1956). “Feudallism in Ancient Mesopotamia and Iran”. in Rushton Coulbourn. **Fudalism in History**. Princeton University Press. pp. 93-119.
- Calmeyer, P. (1995). “Middle Babylonian Art and Contemporaty Iran”, in John Curtis, ed. **Later Mesopotamia and Iran: Tribes and Empires (1600-539 B.C)**. London: British Museum Press. pp. 33-45.
- Cameron, G. G. (1936). **History of Early Iran**. NewYork: Greenwood.
- Delitzsch, F. (1884). **Die Sprache der Kossäer**: Lnguistisch Historische funde und fragen. Leipzig.
- Delmonte, G. F and J. Tischler (1978). **Die Orts-und Gewässernam der hethitischen Texte**. Répertoire Geographique des Textes Cuniformes 6. Wiesbaden: Reichert.

- Edens, Ch. (1994). "On The Complexity of Complex Societies: Structure, Power and Legitimation in Kassite Babylonia", in Gil Stein and Mitchell. S. Rothman, eds. *Chieftdoms and Early States in the Near East: The Organizational Dynamics of Complexity (Monographs in World Archaeology)*, Prehistory Press. pp. 209-223.
- El-wailly. F. (1954). "Synopsis of Royal Source of The Kassite Period", *Sumer*. Vol. 10. pp. 43-54.
- Frankfort, H and others. (1940). **The Gimilsin Temple and the Palace of the Rulers at Tell Asmar**. Vol, XLIII. Chicago: Oriental Institute Communications.
- Gadd, C. J. (1972). **History and Monuments of Ur**. New York: Benjamin Blon, INC
- Gelb, I. J. (1957). **Glossary of Old Akkadian**. Chicago: University Chicago Press.
- Goetze, A. (1951). "The Year-Name of Abiešuh". **Journal of Cuneiform Studies**. Vol. 5. pp. 98-103.
- Goff Meade, C. (1968). "Luristan in The first half of The first Millennium B.C". **Journal of Persian Studies**. Vol. 6. pp. 105-134.
- Grayson, A. K. (1975). **Assyrian Royal Inscriptions (Records of The Ancient Near East)**. Vols II. Wiesbaden: Harrassowitz.
- Hakemi, A. (1997). **Shahdad Archaeological Excavations at a Bronze age Center in Iran**. translated and edited by S. M. S. Sajjadi. with an introduction by Pierre Amiet and a postscriptum by Sandro Salvatori and Maurizio Tosi. Rome.
- Herrero. P and J. J. Glassner. (1990). **Haft-Tepe: Choixde Textes I**. Iran, 25: pp. 1-45.
- Herrman. G. (1968). "Lapis Lazuli: The Early Phases of its Trade". *Iraq*, XXX, pp. 21-57.
- Hinz, M. (1995). "Migration und Assimilation im 2. Jt. V. Chr.: Die Kassiten". in K. Bartl and others. *Zwischen Euphrat und Indus. Aktuelle*

Forschungsprobleme in der Vorderasiatischen Archäologie. Hildesheim/New York. pp.165-174.

- Hrozný, B. (1947). **Histoire de l'Asie antérieure**. de l'Inde et de la Crète (jusqu'au début (1) du second millénaire). Paris.

- \_\_\_\_\_ (1940). **Die älteste Geschichte Vorderasiens und Indiens**. Prag: Zweite, neubearbeitete und ergänzte Auflage.

- Jaritz, K. (1958). "Quellen zur Geschichte der Kaššû-Dynastie". in Fritz Hintze, Mitteilungen des Instituts für Orientforschung-Band VI-Heft 2. Berlin. pp. 187-265.

- King, L. W. (1907). **Chronicles Concerning Early Babylonia Kings**. 2Vols, London.

- \_\_\_\_\_ (1969). **A History of Babylon, from the Fondation of the Monarchy to the Persian Conquest**. NewYork: AMS Press.

- Kuhrt, A. (1995). **The Ancient Near East (3000-330 B.C)**. 2Vols. London and New York: Routledge.

- Lambert, W. G. (1965). "A New Look at the Babylonian Background of Genesis". Journal for Theological Studies. Vol. 16. pp. 287-300.

- Leick, G. (2003). **The Babylonians: An Introduction (Peoples of the Ancient World)**. London and New York: Routledge.

- Levine, L. (1974). "Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros II". Journal of Persian Studies. Vol. 12. 1974, pp. 99-124.

- Liverani, M. (1988). **Antico Oriente: Storia, Societa, Economia**. Bari-Roma: Laterza.

- Lutz, H. F. (1919). **Selected Sumerian and Babylonian Texts**. Philadelphia: University Museum.

- Moortgat, A. (1985). **Die Kunst des alten Mesopotamien, Bd. II: Babylon und Assur**. Köln.

- Nashef, K. (1982). **Die Orts-und Gewasser Nameh der Mittelbabylonischen und mittelassyrischen Zeit.** Répertoire Géographique des Texts Cunéiformes 5. Wiesbaden.
- Nougayrol, J. (1960). "Documents du Habur". **Syria.** Vol. 37. pp. 205-209.
- Oats, J. (1979). **Babylon (Ancient Peoples and Places).** London: Thames and Hudson.
- Oppenheim, A. (1964). **Ancient Mesopotamia: Portrait of a Dead Civilization.** University of Chicago Press.
- Pientka, R. (1998). **Die Spätaltbabylonische Zeit: Abiesu bis Samsuditana: Quellen, Jahresdaten.** Geschichte, 1. Aufl., Rhema in Münster.
- Podany, A. H. (2002). **The Land of Hana: Kings Chronology, and Scribal Tradition.** Bethesda, Maryland: CDL Press.
- Potts, D. T. (1994). **Mesopotamia and the East: An Archaeological and Historical Study of Foreign Relations 3400-2000BC.** Oxford: Oxford University Press.
- \_\_\_\_\_ (2006). "Elamites and Kassites in the Persian Gulf". **Journal of Near Eastern Studies.** Vol. 65. pp. 111-119.
- Pritchard, J. B. (1950). **Ancient Near Eastern Texts Relating to the Old Testament.** Princeton: Princeton University Press.
- Reade, J. E. (1978). "Kassites and Assyrians in Iran". **Journal of Persian Studies.** Vol. 16. pp. 137-143.
- \_\_\_\_\_ (1991). **Mesopotamia.** London: British Museum Press.
- Richardson, S. F. C. (2002). **The Collapse of a Complex State: A Reappraisal of The End of The First Dynasty of Babylon, 1683-1597 B.C.** Ph. D. Diss. Columbia University Press.
- Roaf, M., (1996), **Cultural Atlas of Mesopotamia.** Oxford: Andromed Oxford Limited
- Roux, G. (1964). **Ancient Iraq.** London: Gorge Allen & Unwin Ltd.

- SassmannShausen, L. (2004). "Babylonian Chronology of the Second Half of the Second Millennium B.C ". in Hunger, H and Regine Pruzsinszky. **Mesopotamia Dark age Revisited**. Vienna. pp. 61-70.
- Smith, S. (1940). **Alalak and Chronology**. London.
- Snell, C. D. (1997). **Life in The Ancient Near East 3100-332 B.C.E**. Yale University Press.
- Van De Mierop, M. (2003). **A History of The Ancient Near East 3000-323 B.C**. (Blackwell History of the Ancient World). Oxford.
- Zadok, R. (2002). **The Ethno-Linguistic Character of Northwestren Iran and Kurdistan in the Neo-Assyrian Period**. Tel Aviv: Archaeological Center.